

### بسم الله الرحمن الرحيم

آخرین مبحث از مباحث الفاظ علم اصول بحث مطلق و مقید است که دارای نکاتی است که در خیلی جاها استفاده می شود و بحث مهمی است و در آن فرق مطلق با عام و خاص و نکاتی که در رابطه با مبانی اطلاق و مسائلی که در باب اطلاق و تقیید است بیان می شود که کارآئی فقهی زیادی دارد و از این رو بحث مهمی است. در رابطه با مطلق که فصل اول است يك جهت در رابطه با تعریف مطلق است که مطلق را اینگونه تعریف کرده اند (ما دل علی شائع من جنسه)<sup>(۱)</sup> یعنی لفظی است که دلالت می کند بر معنای جامع و شایعی که در آن جنس و ماهیت و آن عنوانی که اسم برای آن وضع شده است ، می باشد و اطلاق دلالت می کند که در همه مصادیقش شایع و عام است و این در مقابل مقید است که شایع نیست و این تعریف قدما است و بیشتر مناسب ، مسلک قدما است که اطلاق را دلالت لفظیه و وضعیه می دانستند و این که لفظ اسم جنس دلالت بر شیوع دارد و متاخرین که بعد وارد این بحث شده اند و گفته اند که دلالت در عام وضعی است که بر شیوع دلالت می کند ولی در مطلق این گونه نیست و عام دلالت بر افراد دارد و سریان در آن دیده می شود چون افراد در آن ملحوظند اما مطلق این دلالت را ندارد و دال بر ذات طبیعت و ماهیت است و دال این سریان، خود لفظ نیست چون لفظ دال بر کلی طبیعی است بلکه دال بر سریان و انطباق بر همه افراد قهری و عقلی است در صورت عدم ذکر قید کشف کند که آن قید ثبوتاً نیست و ذات طبیعت تمام موضوع حکم است و تعبیر منقح این است که دال بر این سریان مقدمات حکمت است که این غیر خود لفظ است .

طبق این مبنای فوق آن تعریف صحیح نیست البته و طبق مبنای قدما بازهم فرقی بین عام و مطلق می ماند ؛ در عام افراد هم ملحوظ هستند ولی در مطلق بنابر نظر قدما هم حتی افراد لحاظ نمی شوند ولیکن متاخرین اصل دلالت لفظ بر شیوع را هم نفی کردند فلذا شیوع و انطباق بر همه افراد دال دیگری می خواهد پس طبق این مبنا این تعریف خیلی دقیق نخواهد بود ولذا برخی مانند صاحب کفایه (رحمه الله)<sup>(۲)</sup> گفته اند این تعاریف شرح الاسم است و حد و رسم نیستند و

۱ . القوانین المحکمة ، ج ۲ ، ۱۷۸ .

۲ . کفایة الاصول (ط آل البيت) ، ص ۲۴۳ .

برخی هم گفته اند به همان معنای لغوی است که ارسال و عدم بند و قید است لیکن بالاخره جامعیت و مانعیت تعریف در شرح الاسم هم لازم است و این که گفته می شود اصلاً اصطلاح اصولی ندارد و در اصول به همان معنای لغوی می آید این هم خیلی بعید است زیرا که در اصول معنای اصطلاحی برای مطلق در مقابل عام لحاظ می شود و تعریف دارد هر چند جنس و فصل حقیقی نباشد مثل بقیه تعاریف.

بنابر این، باید اصطلاح مطلق در مقابل عام معنایی در اصول داشته باشد و ظاهراً آنچه باب اطلاق را از عام جدا کرده است همین دلالتی است که از آن استفاده می شود که برخی می گویند دلالت لفظی است و برخی گفته اند مقدمات حکمت است جایی که ادواتی دال بر شیوع و عموم لفظاً نداریم ولی در عین حال نتیجه همان است که شمولیت و فراگیری را می رساند و شاید تعبیر صحیح تر این باشد که اطلاق دلالتی است سکوتی که مقرون به لفظی دال بر جامع و طبیعت که وجود است می باشد که قید را در طبیعت نفی می کند و نتیجه اش در اسم جنس همان انطباق و شیوع است ولو از باب حکم عقل نه دلالت لفظی که بر همه افراد منطبق می باشد البته ممکن است در اطلاقی، نتیجه نفی قید ثبوتاً شیوع هم نباشد بلکه آنچه لازمه نفی قید است ضیق و تعیین فرد است مثل اطلاق در امر، که برای جامع طلب که اعم از وجوب و استحباب است وضع شده ولی وقتی قید ترخیص در ترك ذکر نشد منظور آن فردی است که عرفاً قید زائد ندارد که وجوب است و یا اثبات ملکیت به اطلاق (لام) که آنهم همین است زیرا که (لام) برای اختصاص است که اعم از ملکیت و حق است ولی اطلاق (لام) اقتضای حق مطلق و ملکیت می کند و یا اطلاقی که نتیجه اش انصراف به فرد خاص و اخراج فرد دیگری است مثلاً اطلاق زوجه منصرف به زوجه دائمه است نه منقطعه با اینکه زوجه منقطعه هم زوجه است پس اصطلاح اصولی اطلاق، نفی قید در عالم ثبوت با دو چیز در عالم اثبات - اسم دال بر جامع و سکوت از ذکر قید - می باشد بنابراین اولی این است که اطلاق را این گونه که عرض کردیم تعریف کنیم که در مقابل تقیید که ذکر قید است می باشد و این لازمه اش عقلاً شیوع در انطباق بر همه است ولیکن شیوع مدلول لفظ اسم جنس نیست.

بحث دوم که بحث اصلی است اعتبارات ماهیت است که بحث از اسم جنس و لفظی که دال بر جامع و طبیعت است این بحث را وارد کرده است و مقصود از اعتبارات ماهیت انحاء لحاظ و تصور ماهیت و

وجود ذهنی آن است زیرا که باید دید هر عنوانی که به ذهن می آید و مفهوم و معنایی دارد وجودات ذهنی و لحاظ ذهنی اش هم چند قسم است ؟ فلذا وارد این مباحث شدند تا که ببیند اسم جنس برای کدام يك از آن اعتبارات و ملحوظات وضع شده است البته آنچه لفظ برای آن وضع شده است ذات مفهوم و معنا است که ملحوظ به لحاظ و وجود ذهنی است و معانی مقید نمی باشد به این که در خارج و یا در ذهن موجود باشد یا نباشد و برای ذات معانی و مفاهیم وضع شده است. بنابراین بحث در این واقع می شود که اسم جنس برای کدام يك از اعتبارات ذهنی ماهیت و معنا وضع شده است مثلا اسم جنس انسان برای انسانی که در ذهن متصور است و ملحوظ و مفهوم ذهنی است وضع شده است ؟ که اگر این انسان در ذهن انحاء و اقسامی داشت یکی مجرد از قید وجودی و عدمی در معقول اولی و یا در معقول ثانوی برای کدام يك وضع شده است بنابر این وارد بحث از اعتبارات ماهیت شدند.

ماهیت در خارج بلحاظ قیودش دو نوع وجود بیشتر پیدا نمی کند یا وجودش مقید به آن قید است و یا مقید به فقد و عدم آن قید است یعنی ماهیت و طبیعت در خارج یا باید واجد آن قید باشد و یا فاقد آن ، مثلا انسان یا عالم است یا غیر عالم ، پس در خارج بیش از دو قسم وجود مستقل برای يك طبیعت نداریم که یا واجد قید است و یا فاقد قید ، و وجود مستقل دیگری برای ذات طبیعت که نه واجد و نه فاقد آن قید باشد نداریم چون اجتماع و ارتفاع نقیضین لازم می آید ولی وجود ضمنی ذات طبیعت داریم به این که طبیعتی در ضمن افرادش وجود ضمنی دارد نه این که سه وجود مستقل در خارج داشته باشیم یکی واجد قید و دیگری فاقد قید و سومی اینکه جامع و ذات طبیعت نه واجد و نه فاقد باشد چرا که این محال است ولیکن وجود ذهنی ماهیات - چه اصیل و ذاتی باشند و چه عرضی و انتزاعی - امتیاز بر خارج دارد و سه وجود ذهنی مستقل برای ماهیت در آن لحاظ می شود و مثل خارج نیست که وجود سومی که ضمنی است وجود داشته باشد و در آن دو مندك باشد. در ذهن این گونه نیست چون ذهن ماهیات را از خارج انتزاع می کند، ولذا می تواند ماهیت مقیده و مشروط بشیء را انتزاع کند و ماهیت فاقده و مشروط به عدم را و همچنین می تواند ذات ماهیت لیسیده اش نه با وجود و نه با عدم قید را لحاظ کند و این يك تصور و وجود مستقل ذهنی است ولذا گفته می شود اعتبارات ماهیات در معقول اولی که انتزاع از خارج است بر

سه قسم است ماهیت یا بشرط شی است و یا بشرط لا است و یا لا بشرط است (لابشرط قسمی) و این امتیاز ذهن بر خارج است که می تواند آن جامع را هم مستقلا و بدون لحاظ قید یا عدم قید لحاظ کند.

این (لابشرط قسمی) که با وجود اینکه ملحوظ و متصورش در آن دو موجود است و اگر ملحوظ آنها را نگاه کنیم اقل و اکثر است نسبت به آن دو قسم ولی اگر خود وجود ذهنی را نگاه کنیم وجود و تصوری مابین با آن است که مستقل است و فرد دیگری از لحاظ ذهنی است و ضمن آن دو وجود و دو فرد نیست این اعتبارات سه گانه معقول اولی از ماهیات است که در ذهن می آید و با خارج فرق می کند .

مطلب دیگر این که ذهن قدرت دیگری هم دارد که همچنان که می تواند از خارج مفهومی را انتزاع کند می تواند عالم ذهن خودش را لحاظ کند و خود وجود ذهنی را به لحاظ وجود دیگری در ذهن از همان مفهوم لحاظ کند که مثلا تصور انسیان عالم و تصور انسان جاهل و هم تصور ذات انسان لا بشرط و مجرد از هر دو قید لحاظ کند که این سومی يك وجود ذهنی دیگری است که می تواند بر آن احکامی هم بار کند مثلا این مفهومی که از خارج اخذ شد و انتزاع شد آیا کلی یا جزئی است و جنس و یا نوع و یا فصل است و این احکام مربوط به معقول ثانوی در منطق است و اولی نیست چرا که جزئیت و کلیت صفت مفهوم در ذهن است نه در خارج چون در خارج ما کلیت نداریم و لذا نمی توانیم بگوییم زید انسان است و انسان کلی است پس زید کلی است چون کلیت و نوعیت و جنسیت همه معقولات ثانوی هستند و برای مفهومی است که در ذهن شکل گرفته است و مفهوم است نه موجود خارجی پس اینها معقولات ثانوی هستند و در اینجا وقتی تصور کردیم ماهیت را از خارج ، در معقول اولی به سه صورت این سه وجود ذهنی را هم می توان لحاظ کرد در معقول ثانوی که این الانسان موجود در ذهن مقید است به شرط عالم بودن مثلا و آن دیگر مقید است به عالم نبودن و بشرط لا ، و آن سومی مجرد از هر دو قید است و لا بشرط است پس در این جا در معقول ثانوی می توانیم لحاظ کنیم ماهیت را در معقول اولی به این سه خصوصیت که در معقول اولی هست بما هو معقول اولی و هر سه را می توان در معقول ثانوی نگاه و لحاظ کنیم با خصوصیت بشرط شیء بودن و یا لا بشرط و یا بشرط لا بودن و این لحاظ ها خصوصیتش همه وجود ذهنی است نه خارجی پس سه لحاظ هم معقول ثانوی است به ازاء که معقول اولی

است. شهید صدر(رحمه الله)<sup>(۳)</sup> می فرماید معقول ثانوی چهارمی هم می توان داشت به این نحو که می توان از همین سه معقول اولی ذات ماهیت ذهنی را بدون قید تجرد یا تقید بشرط شی یا بشرط لا در نظر گرفت و مستقلا می توان آن را در صقع معقول ثانی تصور کرد و این همان لا بشرط مقسمی است و فرقیش با تصور سوم این است که در تصور سوم لحاظ شده که وجود ذهنی مجرد از هر دو قید و لا بشرط باشد یعنی خصوصیت ذهنی تجرد را هم ملحوظ کرده است اما در چهارمی این لحاظ هم نشده است و ذات وجود ذهنی ماهیت لحاظ شده است همان گونه که لا بشرط قسمی ذات ماهیت خارجی در معقول اولی است. لیکن مشهور مثل مرحوم اصفهانی(رحمه الله)<sup>(۴)</sup> لا بشرط مقسمی را تصور چهارمی ندیدند و فرقیش را اینگونه بیان کردند که تصور مستقلی در ذهن نیست بلکه جامعی است در ضمن یکی از وجودات ذهنی سه گانه از معقولات اولی پس لا بشرط مقسمی ضمن همان سه تصور ثانویه از معقول اولی است که این ها جامعی دارند که می شود به آن جامع اشاره کرد و هر فردی جامع وجود ذهنی را دارد به اضافه وجود و لحاظ ذهنی قید وجودی یا عدمی یا تجرد از قید.

اما شهید صدر(رحمه الله) می فرماید (لا بشرط مقسمی) در معقول ثانوی می تواند قسم چهارم و تصور مستقل باشد و همان نکته ای که ذهن در انتزاع از خارج دارد می تواند نسبت به معقول ثانوی هم داشته باشد و ذات ماهیت ذهنی را فارغ از حتی لحاظ تجرد لحاظ ثانوی کند و این قید تجرد در لحاظ و تصور را هم لحاظ کند و ذات طبیعت انسان ذهنی را تصور کند و این معقول مستقل چهارم می شود.

بنابراین لا بشرط مقسمی طبق نظر شهید صدر(رحمه الله) تصور و معقول ثانوی مستقل چهارم می شود و طبق نظر مشهور معقول ثانوی مستقلی نیست و نزد آنها همان وجود ضمنی است نه وجود ذهنی چهارمی که مستقل است و این وجهی ندارد.

---

۳. بحوث فی علم الاصول، ج ۳، ص ۴۰۳.  
۴. نهاية الدراية (ط جدید)، ج ۲، ص ۴۹۰.